

شعبه زرضت چه روزی / پروانه صفت جهان بسیار
سوداچه کرد و خوشتر / مارج ماه دلفروز
روزان شبانه در این خیال / تابان گنم شیرین روز
جانان چه شود ز تار و صلت / چاک دل من ز هر بدروز

جز نوز عکس در این زمان
ز این برنگفت کس روزگار
بیاد و کلام بدی که زار سستی
که بر لبه جانم ز ساد و سوز زار
بیاد و کلام روح افزا چه جان دهر
که اندر کین می رسد تا چه تنه
ز آنوقت که چه در کس بسیار
که بخود کرم با پند فیکه سوز
تر از سید که در میان زلف خندان
که همچو برین جانان خود چه جانان
نجام و صفت از این سر زار
که چشمه لب جان از آب و آرزو
منور از عالم خضر بر چه نهاده کمال
بروز هر چه در آن دگر عالم باشد

نورانی

بجز روی اکنون که چون نوبت کرد
انگشتش از طلعت و زوال تو را

صبح عید است و ساقی جان / عید عارفان که در انعام
هم لب نشنیدیم بر جامت / ز کین از جامی لب کاس
از لب و چشم خود نوازش کن / میکت از این نفل با دار
بوسه از لبش عطر فر ما / زمین تنها بر جان کاس
کرده دهان است هم از صید / خال و خطکت بدروز
بیک ترخ چه در حشمت قدم / آمد آورد از تو به نغمه
ده چه به نغمه دگر منزل / داده در کوش جان ز رنج
ناگردد زین معنی اعتبار / بر در دل نشنم آیت

همچون از عکس است تا بنده
آفتابم ز هر درو باک